

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال چهارم- پاییز زمستان ۱۳۸۵

جلوه های هنری و بلاغی در تاریخ بیهقی

پروین گلی زاده
دانشگاه شهید چمران

چکیده

تاریخ بیهقی یکی از استوانه های نثر فارسی و یکی از جریان های بزرگ تاریخ ایران است. جملات کوتاه و مفید کشف ظرفیت و توان فعل در زبان فارسی، دریافت این نکته که نیروی انتقال بیشتر در فعل جمله است، همچنین گزینش و انتخاب هنری واژه هادر محور هم نشینی کلام، آفرینش ساختاری نوین از واژه ها بر اساس فرآیند قاعده افزایی و قاعده کاهی، همه و همه بیهقی را در پیوند با مخاطب بیش از نویسندگان دیگر موفق ساخته و اثر او را به سوی جاودانگی کشانده است. غایت این مقاله آن است که از دیدگاه زیبا شناسی برخی از نکته های هنری و بلاغی، تاریخ بیهقی از نظر گذراننده شود.

واژگان کلیدی: زیبا شناسی، قاعده افزایی، برجسته سازی، هنجار زبان.

مقدمه

نظریه‌هایی که در تعریف هنر و زیبایی بیان کرده‌اند، در مجموع بر دو نوعند یکی ذهنی (درونی) و دیگری عینی (بیرونی). صاحبان نظریه‌های ذهنی معتقدند که زیبایی چیزی نیست که در عالم خارج وجود داشته باشد، و بتوان آن را با شرایط و موازین معینی تعریف کرد بلکه کیفیتی است که ذهن انسان در برابر محسوسات از خود ایجاد می‌کند، یا به قول کروچه «زیبایی چیزی نیست جز متعین شدن تصور که آن همان بیان است» (کروچه، ۱۳۵۰: ۱۰۵)

از طرفی دیگر صاحبان نظریه‌های عینی اعتقاد دارند که زیبایی یکی از صفات عینی موجودات است، و ذهن انسان به کمک قواعد و اصول معینی آن را درک می‌کند، همان‌طور که معلومات دیگر را هم بر حسب قوانین مربوط، به ادراک در می‌آورد. (همان: ۷)

اریک نیوتن درباره‌ی معنی زیبایی می‌نویسد: این قیاس که بگوییم: «چیزی که دیدارش خوش آیند است، زیباست. این چیزی را که من می‌نگرم خوش آیند من است، پس آن زیباست» (نیوتن، ۱۳۴۳: ۲۳) عیبی بزرگ دارد که از نظر هیچ منطقی دانی پوشیده نمی‌ماند. چقدر رضایت بخش تر بود اگر می‌گفتیم: «زیبایی عبارتست از یک حالت ایکس ریاضی، یا مجهولیت. در این شیء عیاری غیر عادی از مجهولیت وجود دارد، پس این شیء به طرزی غیر عادی زیباست» (همان) البته حذف اول شخص مفرد استدلال دوم آن را از لحاظ علم منطق بی‌عیب ساخته، لیکن همچنین آن را غیر قابل استفاده نموده است؛ زیرا هیچ دستگاهی برای سنجش آن عامل مجهولیت وجود ندارد. استدلال نخستین به سبب آن که متکی بر اول شخص مفرد است از اعتبار می‌افتد، زیرا خاصیتی را که می‌خواهد تعریف کند وابسته به شخص ادراک کننده می‌سازد، نه به چیز ادراک شده. تنها نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که بگوییم: «پس آن چیز برای من زیباست»

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تعریف واحد و جامع و کاملی برای «زیبایی» نداریم؛ بنابراین سخن زیبا را هم نمی‌توان در چهارچوب یک یا چند قاعده‌ی خاص و معین تعریف کرد. آنچه به نظر می‌رسد این است که کلام زیبا، کلامی است که به دل بنشیند و در

خاطر بماند. سخن اعم از شعر یا نثر، آنگاه که دلنشین باشد، زیباست. اما پیدا است که این دل نشینی و دل نشانی سخن در گرو رام بودن اسب توسن واژگان در دست گوینده است که حاصل آن انتخاب هنری و ذوقی کلمات در محور هم نشینی واژه هاست. در میان متون نثر فارسی، تاریخ بیهقی سرشار از چنین سخنان دلنشین است. به حقیقت تاریخ بیهقی یکی از استوانه های نثر فارسی و یکی از جریان های بزرگ تاریخ ایران است. به جرأت می توان گفت این کتاب به وجود آورنده فضای مولدی است که با تکیه بر توانمندی های زبان فارسی، بخشی از نثر جدید (مانند نثر جلال آل احمد) را ایجاد کرده است. غایت این مقاله آن است که از دیدگاه زیبا شناسی، برخی از نکته های هنری و بلاغی و عبارات نغز تاریخ بیهقی از نظر گذرانده شود.

فرآیند قاعده افزایی در تاریخ بیهقی

همان گونه که غالب زبان شناسان می گویند «برجسته سازی ادبی به دو شکل امکان پذیر است. نخست آن که نسبت به قواعد حاکم بر زبان خودکار (عادی و غیر ادبی) انحراف هنری صورت پذیرد، که این را هنجارگریزی می نامند و دوم آن که قواعدی بر قواعد حاکم بر زبان خودکار افزوده شود. به این ترتیب، برجسته سازی از طریق دو شیوه هنجارگریزی و قاعده افزایی تجلی خواهد یافت.» (صفوی، ۱۳۷۳: ۴۳)

برای مثال در این عبارت از گلستان سعدی: «معلم کتابی در دیار مغرب، ترشروی تلخ گفتار، بدخوی مردم آزار، گدا طبع ناپرهیزگار...» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۵). یک نمونه منشور است «که از طریق قاعده افزایی بر بروئه زبان ویژگی نظم» را به دست آورده است و بدین سبب «این آمیزه هنری را به اصطلاح سنتی «نثر مسجع» می نامند.» (صفوی، همان: ۶۲)

یا برای مثال در بیت زیر:

چو خواهی که نامت بود جاودان مکن نام نیک بزرگان نهان

(سعدی، ۱۳۵۹: ۴۵)

برجسته سازی صرفاً از طریق قاعده افزایی صورت می گیرد. یعنی «شاعر جدا از تکرار هجایی برای دستیابی به وزن، با به کار گیری جفت واژه های زبان/روان، توان/گمان و ستایش/نیایش نوعی توازن دوم به وجود آورده است که در اصطلاح سنتی ترصیح نامیده می شود. توازن سوم از طریق تکرار واژه «نداشت» به وجود می آید. بنابراین سه گونه قاعده افزایی یعنی وزن، ترصیح و ردیف در بیت مذکور مشهود است.» (همان: ۵۵)

به عبارت ساده تر و به طور خلاصه می توان گفت قاعده افزایی یعنی آفرینش کلمات و ترکیبات نو و بدیع و همچنین معانی تازه ای که به زبان هنجار و عادی افزوده می شود. از تأمل در تاریخ بیهقی بر می آید که بیهقی بر زبان فارسی تسلط کامل داشته است. مجموعه لغات و واژگان بیهقی چنان وسیع و غنی است که موجب شده تا زبان او وسعت تعبیری شگفت انگیز بیاید. «بیهقی نه تنها مواد زبان را در تعبیرات آشنا به کار می برد بلکه می تواند از آنها تعبیرات تازه و لطیفی پدید آورد. بدین ترتیب هم معنی مورد نظر را با دقت تمام ادا می کند و هم زیبایی خاصی به بیان خود می بخشد» (یوسفی، ۱۳۵۰: ۸۲۰) که امروزه از دیدگاه قاعده افزایی، بسیار قابل توجه است. برای مثال با کلمه «گونه» چندین ترکیب زیبا و تازه می سازد:

- ترگونه

«بارانکی خرد خرد می بارید چنانکه زمین ترگونه می کرد.» (بیهقی، ۱۳۲۴: ۲۶۰)

- آرام گونه

«و هر چند چنین است خوارزمشاه چون دلشده بی می باشد و بنده چند دفعه به نزدیک وی رفت تا آرام گونه بی یافت.» (همان: ۴۳۷)

- پیاده گونه

«برنایی به کار آمده و نیکو خط و در دبیری پیاده گونه.» (همان: ۲۷۲)

و موارد دیگر نظیر کاسه گونه، بیگانه گونه، ضبط گونه، نرم گونه، متهم گونه، صلح گونه، ایمن گونه و... و از این قبیل است ترکیباتی که از «نیم» با واژه دیگر ساخته است، مانند: نیم ترک، نیم رسول، نیم عاصی و ...

- نیم دشمنی

«پسران علی تگین ما را نیم دشمنی باشند مجاملتی در میان بهتر که دشمن تمام.» (بیهقی، بی تا: ۴۹۶) یا به لفظ «فراخ» ترکیباتی چون فراخ حوصله، فراخ مزاج، فراخ کندروی می سازد و باز هم ترکیباتی نو چون یک لخت، یک لخت وار، بسته کار، گشاده کار، مرغ دل و ...

بیهقی گاه با تکرار یک کلمه، قید یا صفتی می سازد و زمانی با تکرار فعل یا وابسته های آن، تأکید ایجاد می کند. او در جمله های طولانی از بیم این که شنونده یا خواننده، فاعل یا متمم جمله را از یاد ببرد یا با جزء دیگر جمله اشتباه نماید، همان جزء را تکرار می کند. این تکرار ها بیانگر پرداختن بیهقی به ارایه معنی یا ترکیبی تازه است. مانند:

- خوشک خوشک، نرمک نرمک

«و کتابی بود که آن را لطایف الحیل الکفاه نام بود بخواست و خوشک خوشک می خورد و نرمک نرمک سماعی و زخمه یی و گفتاری می شنید و کتاب می خواند تا باقی روز و نیمه یی از شب بگذشت، پس با خویشتن گفت به دست آوردم.» (همان: ۵۳۹)

تکرار واژه: تکرار واژه در تعبیر سازی ها و ترکیب آفرینی های بیهقی، جایگاه خاصی دارد که به مواردی از آنها اشاره می شود:

- «کار کار شماسست. سلطان را بگوی که من پیر شده ام و روزگار دولت خویش

بخورده ام و پس از امیر محمود تا امروز زیادت زیسته ام.» (همان: ۸۷۶)

که معنی حصر در این تکرار کاملاً مشهود است. یعنی این کار فقط از شما بر می آید.

تکرار فعل: « و حَقًّا ثُمَّ حَقًّا که همچنان آمد که وی اندیشیده بود که تدبیر فرو گرفتن ترکمانان به ری راست نیامد و در رسیدند، چنان که آن قصه بیارم. و از ری سوی خراسان بیامدند و از ایشان آن رفت که رفت.» (همان: ۵۱۴)

«و استادم خواجه بو نصر نسخت نامه بکرد نیکو بغایت چنانکه او دانستی کرد که امام روزگار بود در دبیر.» (همان: ۳۸۹)

که باز م در این عبارت تکرار فعل متضمن معنی حصر می باشد. یعنی هیچ کس چون بونصر نسخت نمی نوشت.

قید سازی های عبارتی: بیهتی گاه از طریق قاعده افزایی با آوردن قیده‌های حالت طولانی که مایه گرفته از دقت خاص اوست، خواننده را در عمق فضای حادثه یا داستان فرو می برد. از این گونه است:

– هفت پیاله شراب خورده

«و (امیر مسعود) از خوان برخاست هفت پیاله شراب خورده و به سرای فرود رفت.» (همان: ۷۳۵) می توانست به جای «هفت پیاله شراب خورده» کلمه «مست» را بیاورد، ولی آوردن این قید حالت طولانی که نوعی خروج از قاعده هنجار زبان است، بیان نویسنده را حلاوتی هنری بخشیده، در عین حال دلالت بر دقت او در توصیف دارد.

– سعادت خدمت این دولت ثبتها الله را نایافته

«... و چند نکته دیگر بود سخت دانستنی که آن را به روزگار کودکی، چون یال بر کشیده و پدر او را ولی عهد کرد واقع شده بود و من شمتی از آن شنوده بودم بدان وقت که به

نیشابور بودن سعادت خدمت این دولت، و همیشه می خواستم که آن را بشنوم از معتمدی که آن را به رأی العین دیده باشد، و این اتفاق نمی افتاد.» (همان: ۱۴۰)

- کاری نارفته

«و امیر بازگشت از آنجا کاری نارفته، روز آدینه دوازدهم این ماه و به تعجیل براند تا به ترمذ آمد.» (همان: ۷۵۰)

قاعده گاهی (ایجاز)

با توجه به اقتصاد زبانی و صرفه جویی در کلام، ایجاز هنری مؤثرترین و دلنشین ترین شیوه های بیان است، و به تعبیر حافظ:

بیا و حال اهل درد بشنو به لفظ اندک و معنی بسیار

(حافظ، بی تا: ۱۶۶)

تاریخ بیهقی سرشار از این عبارات و جملات کوتاه و نغز است که در عین کوتاهی، کامل ترین صورت رسانایی را در پیام نویسنده دارد و خواننده را تا عمق واقعه می کشاند و تمامی جنبه های حوادث را روشن می کند، از آن جمله است:

- «و مردم این بقعت را سلاح دعای سحرگهان است.» (بیهقی، ۱۳۲۴: ۷۲۹)

- «و اگر سلطان ما دور است خدای عزوجل و بنده وی ملک الموت نزدیک است.»

(همان: ۷۳۰)

- «نوشگین گفت کجا می روی که سنگ می آید، که هر سنگی و مردی.» (همان: ۷۴۲)

در تعبیر اخیر، یعنی «هر سنگی و مردی»، بیهقی با آوردن واو عطف بین سنگ و مرد، بسیاری از واژه هایی را که برای رساندن این خبر لازم بود به کار ببرد حذف کرده است. مثلاً در فرم و شکل طبیعی و عادی کلام می بایست چنین جمله ای را به جای «هر سنگی

- و مردی» می نوشت: «که یک سنگ برای از پای درآوردن یک مرد کافی است.» اما می بینیم که چگونه صرفه جویی سخن را در اوج زیبایی بیان کرده است.
- «اگر رأی عالی بیند... حصیری را مالش فرماید چنان که ضرر آن به سوزیان و به تن وی رسد، که سطر شده است و او را و پسرش را مال بسیار می جهانند.» (همان: ۲۰۰)
- «بونصر جواب داد که جز خاموشی روی نیست که نصیحت که به تهمت باز گردد ناکردنی است.» (همان: ۷۴۶)
- نصیحت که به تهمت باز گردد ناکردنی است = نصیحتی که منجر به اتهام دشمنی یا برچسب غیر دوستانه به کسی شود بهتر است صورت نگیرد.
- «داود گفت: اینها را پس پشت دادن صواب نیست، خداوند کشتگانند.» (همان: ۷۵۶)
- خداوند کشتگانند = اینان عاشقان و فداییان سلطان هستند.
- «و نامه نوشتیم با آن رسول علوی سوی برادر به تعزیت و تهنیت و نصیحت.» (همان: ۸)
- «و قضاء غالب با این یار شد تا یوسف از گاه به چاه افتاد.» (همان: ۳۲۵)
- «به مرگ این محتشم (احمدحسن) شهامت و دیانت و کفایت و بزرگی بمرد.» (همان: ۴۴۶)
- «و امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید.» (همان: ۶۶۴)
- که اشاره دارد به حادثه امیر مسعود که نزدیک بود در رود هیرمند غرق شود. در واقع امیری که از آن دنیا آمده و نزدیک بود از بین برود به این عالم دوباره برگشت و تولد دیگر یافت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

ساختار جمله در کلام بیهقی

کاربردهای فعلی: بیهقی ظرفیت افعال را به نیکویی می شناسد و این نکته را دریافته که توان انتقال پیام بیشتر در فعل جمله است. به عبارت دیگر، فعل مرکز جمله است.

براساس استعدادهای زبان فارسی، نظیر پس و پیش کردن ارکان جمله، گاهی میان نهاد و گزاره، فاصله می افتد، در نتیجه خواننده پیام را دیرتر در می یابد. بیهقی با آوردن جملات کوتاه و تکرار افعال، غالباً این ابهام را رفع کرده است و فعل های متعدد در جمله، موجب انتقال سریع پیام به خواننده شده است. نظیر جمله های کوتاهی که در ذیل می آید:

«امیر سخت در تاب شد و هر دو (ابوالحسن و مسعود لیث) را سرد کرد و دشنام داد و گفت شما همه قوادان زبان در دهان یکدیگر کرده اید و نمی خواهید تا این کار برآید تا من درین رنج باشم و شما دزدی می کنید، من شما را جایی خواهم برد که همگان در چاه افتید و هلاک شوید تا من از شما و از خیانات شما بر هم و شما نیز از ما برهید.» (همان: ۸۱۹)

«و قضا چنین بود و مرد هم نام دارد و هم شهادت دارد و چنو زود به دست نیاید و حاسدان و دشمنان دارد و خویشاوند است، خداوند به گفتار بدگویان او را به باد نهد که چنو دیگر ندارد.» (همان: ۶۹)

«و (سپاه سالار غازی) نقیبان را بخواند و گفت لشکر را باید گفت تا به تعبیه درآیند و بگذرند تا خداوند ایشان را ببیند و مقدمان و پیش داوران نیکو خدمت کنند نقیبان بتاقتند و آگاه کردند و بگفتند.» (همان: ۴۰)

تقدیم فعل بر بعضی از ارکان جمله: با توجه به آنچه در باب شناخت کامل و همه جانبه بیهقی از فعل و دانستن جایگاه و مقام و ارزش آن در برقراری ارتباط بین نویسنده و مخاطب اشاره شد، این نویسنده به جای این که بر طبق شیوه طبیعی جمله سازی، فعل را در آخر جمله ذکر کند، گاهی بنا به اغراض بلاغی و هنری با مقدم قرار دادن فعل بر سایر اجزاء جمله، موجب حصر و تأکید می شود، نظیر:

- «امیر بازگشت از آنجا کاری نارفته، روز آدینه دوازدهم این ماه و به تعجیل براند تا به

ترمد آمد.» (همان: ۷۵۰) که اهمیت در فعل بازگشتن است.

- «و روزگار دگر گشت و مردم و همه چیزها.» (همان: ۸۱۵)

- «و شراب روان شد به بسیار قدح ها و بلبله ها و ساتگین ها.» (همان: ۶۵۶) که تقدیم فعل بخاطر تأکید و اهمیت فعل است.
- «و چاکران و بندگان را زبان نگاه باید داشت با خداوندان که محال است روباهان را با شیران چخیدن.» (همان: ۲۲۳) تقدیم فعل برای تأکید می باشد.
- «چون بر آن واقف گشتم، گفتمی طشتی بر من ریختند پسر از آتش و نیک بترسیدم از سطوت محمودی و خشک بماندم.» (همان: ۱۶۴) تقدیم فعل در این عبارت، برای جلب توجه شنونده است.
- «گفتند این کاری بود خدایی و بر خاطر کس ناگذشته.» (همان: ۶۳۰)
- «و وی (عراقی دبیر) پیش آمد و خدمت کرد و به دیوان رسالت بازنشست و لکن آب ریخته و باد بنشسته، که نیز زهره نداشت سخن فراختر گفتن.» (همان: ۶۸۴)
- آوردن صفت برای نهاد و گزاره:** در کلام ادبی گاهی مسندالیه یا مسند را با صفت های اشاره «آن» و «این» می آورند، به گونه ای که هر کدام در جایگاه خویش در برگیرنده یکی از معانی تحقیر، تعظیم، توهین، و ... می باشد.
- در تاریخ بیهقی کاربرد صفت های اشاره «این» و «آن» به معانی مذکور بسیار به چشم می خورد، از جمله:
- «امیر جواب داد که چه کنم؟ این بی حمیتان لشکریان کار نمی کنند و آب می ببرند.» (همان: ۷۵۲)
- که صفت اشاره «این» در مثال بالا بیانگر معنی تحقیر و توهین آمده و واژه مردک با «ک» تحقیر، موجب توهین بیشتر است.
- «خواجه گفت: امروز بهترم و لکن هر ساعت مرا تنگدل کند این نوبه کثیر؛ این مردک مالی بدزدیده و در دل کرده که ببرد و نداند که من پیش تا بمیرم از دیده و دندان وی بر خواهم کشید.» (همان: ۴۶۲)

صفت اشاره «این» در عبارت بالا برای توهین و تحقیر آمده و واژه مردک با «ک» تحقیر، موجب توهین بیشتر مطلب است.

«خواجۀ بزرگ و من درین باب بسیار بگفتیم و عاقبت کار باز نمودیم سود نداشت، که این خداوند به همت و جگر به خلاف پدر است.» (همان: ۵۱۴)

آوردن صفت «این» برابر خداوند (سلطان) به منظور تعریف و تعظیم به کار رفته است. «... و نماز خفتن آن پادشاه (محمود) را به باغ پیروزی دفن کردند و ما همه در حسرت دیدار وی ماندیم.» (همان: ۱۳)

«آن» تفخیم و تعظیم را می رساند.

علاوه بر تعریف مستدالیه به وسیله صفت اشاره «این» و «آن»، گاه برای ایضاح و تأکید یا تعظیم و تحقیر مسند الیه، آن را به صورت اسم ظاهر یا همراه با «که» موصول و ضمیر ربطی می آورد مانند:

«درین میانها مرا که عبدالغفارم یاد می داد از آن خواب که به زمین داور دیده بود.»

(همان: ۱۴۴)

«و بر من که احمدم (احمد حسن) چنین چیزها پوشیده نشود.» (همان: ۴۲۹)

«همی گوید ابوالفضل محمد بن الحسین البیهقی رحمه الله علیه، هر چند این فصل از

تاریخ مسبوق است بدانچه بگذشت در ذکر، لکن در مرتبه سابق است.» (همان: ۱۱۱)

ذکر مسند الیه به صورت اسم ظاهر در موارد بالا، و مورد اخیر برای تأکید یا تعظیم و یا برجسته سازی مسندالیه در ذهن شنونده است.

بیهقی گاه بانکره آوردن مسندالیه قصد تحقیر یا تعظیم آن را دارد مانند نمونه های ذیل:

«(امیر مسعود) گفت: سبحان الله العظیم! پادشاهی عمر به پایان آمده و همه مرادها بیافته

فرزندی را بینوا به زمین بیگانه بگذاشته با بسیار دشمن، اگر خدای عزوجل آن فرزند را فریاد

رسید و نصرت دادتا کاری چند بردست او برفت واجی چنان کردی که شادی نمودی، خشم از

چه معنی بوده است؟» (همان: ۳۰)

«و به ستم مردی را عاصی کرد که سبب فتنه خراسان و قوت گرفتن ترکمنان و سلجوقیان بعد قضاءالله عز ذکرة آن بود، هر کاری را سببی است، خواجه بزرگ احمد حسن بد بود با این احمد، بدان سبب که پیش از این باب باز نمودم.» (همان: ۵۱۵)

تقدیم مسند بر مسند الیه: ساختار جمله در زبان فارسی چنان است که مسند الیه را در آغاز و مسند را پس از آن می آورند، اما گاهی بنا بر اغراض بلاغی، مسند را مقدم بر مسند الیه می آورند. چنین مواردی در تاریخ بیهقی بسیار است. نظیر:

- «و تاریخ ها دیده ام بسیار که پیش از من کرده اند پادشاهان گذشته را خدمتکاران ایشان»

(همان: ۱۲۹)

در این عبارت، تأخیر مسند الیه (خدمتکاران ایشان) به سبب اهمیتی است که نویسنده برای مسند (تاریخ نوشتن) قائل شده است.

- «و علی تگین دشمن است به حقیقت و ماردم کنده که برادرش را طعان خان از بلاساغون به حشمت امیر ماضی بر انداخته و هرگز دوست دشمن نشود.» (همان: ۱۰۶)

تقدیم مسند (دوست) بر مسند الیه (دشمن)، با عنایت به سابقه دشمنی علی تگین، تأکید بر دشمنی دارد. که خریده نعمت هایشان باشد کسی... (همان: ۲۸۴) که در اینجا هم تأخیر مسند الیه برای تأکید مسند است.

کاربردهای وصفی

بیهقی در بیان رویدادها، به مثابه نویسنده ای باریک بین و هنرمند، فضای هر حادثه تاریخی را آنچنان در برابر خواننده مجسم می کند که گویی هیچ نکته ای از حرکات و سکنات اشخاص و چهره ها و صحنه ها و افراد و سخنان آنان را از دید تیزبین خود دور نداشته است.

از زیباترین صحنه های توصیفی بیهقی ماجرای بردار کردن حسنگ است. آنجا که ورود حسنگ را به مجلس اعلام می کند:

«یک ساعت بیود، حسنگ پیدا آمد بی بند، جبه ای داشت خبری رنگ با سیاه می زد، خلق گونه، دراعه و ردایی سخت پاکیزه و دستاری نیشابوری مالیده و موزه میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا بود.» (همان: ۲۲۹)

پیداست که بیهقی چند تار مویی را هم که از زیر دستار حسنگ بیرون زده، در نظر داشته و با اشاره به آن، بر زیبایی و دقت توصیفی خود می افزاید.

همان گونه که زنده یاد غلامحسن یوسفی می گوید: «بیهقی نویسنده ای است چیره دست که عنان قلم را در اختیار داشته و به اقتضای حال آن را به گردش در آورده است آنجا که محتاج اطناپ است به منظره سازی و بیان همه عناصر اصلی و فرعی موضوع پرداخته و تصویری تمام از آن به دست داده است.» (یوسفی، ۱۳۵۰: ۱۳۵)

و باز نمونه هایی دیگر از این گونه توصیفات، متعلق به هنگامی است که عبدالله بن زبیر در محاصره حجاج بود، روز آخر پیش از آن که از مکه خارج شود و به شهادت برسد برای خداحافظی نزد مادر آمد. بیهقی صحنه را چنین توصیف می کند:

«مادر را در کنار گرفت و بدرود کرد و مادرش زره بر وی راست می کرد و بغلگاه می دوخت و می گفت دندان افشار با این فاسقان تا بهشت یابی، چنان که گفتم او را به پالوده خوردن می فرستد و البته جزعی نکرد چنان که زنان کنند.» (بیهقی، بی تا: ۲۳۸)

بیهقی در جای دیگر وضع روحی و عاطفی خدمتکاران امیر محمد را به هنگام توقیف او در قلعه «کوهتیز» چنین توصیف می کند:

«از استاد عبدالرحمن قوال شنودم که چون لشکر از تکیاناباد سوی هرات رفتند من و ماننده من که خدمتکاران امیر محمد بودیم ماهیی را مانستیم از آب بیفتاده و در خشکی مانده و غارت شده و بینوا گشته و دل نمی داد که از پای قلعه کوهتیز زاستر شویم.» (همان: ۷۹)

و باز در وصف مراسم دشت شابهار می نویسد:

«و ندیمان را بخواند امیر و شراب و مطربان خواست و این اعیان را به شراب باز گرفت و طبق های نواله و سنپوسه روان شد تا حاجتمندان می خوردند و شراب دادن گرفتند و مطربان می زدند و می خواندند و روزی آغز مُحجَل پیدا شد و شادی و طرف در پرواز آمد.» (همان: ۳۷۳)

بیهقی در جای دیگر از تاریخ هنرمندانه و ادیبانه خود، لشکر خسته و ناتوان سلطان را (در سال ۴۳۱) در راه مرو چنین وصف می کند:

«و دیگر روز الجمعة الثانی من شهر رمضان کوس بزندند و امیر بر نشست و راه مرو گرفت، اما متحیر و شکسته دل می رفتند. راست بدان مانست که گفتم باز پشیمان می کشند با گرمایی سخت و تنگی نفقه و علف نایافت و ستوران لاغر و مردم روزه به دهن. در راه امیر بر چند تن بگذشت که اسبان به دست می کشیدند و می گریستند، دلش پیچید و گفت: سخت تباه شده است حال این لشکر.» (همان: ۸۲۴)

و هم از این دست است، توصیف مجلس میگزساری امیر محمد در «بند»
 «... و لکن خوردنی بودی با تکلف و نقل هر قدحی بادی سرد، که شراب و نشاط با فراغت دل رود.» (همان: ۵)

و یا روزگار مسعود را به هنگام کامیابی و دولت یاری چنین به وصف می کشاند:
 «و چنین روزگاری کس یاد نداشت که جهان عروسی را مانست و پادشاه محتشم بی منازع، فارغ دل می رفت.» (همان: ۳۲۱)
 بیهقی در جای دیگر، حال و روزگار سعید صراف پیشکار سپهسالار غازی را که مشرفی خواجه خویش می کرد و عاقبت سوء این رفتار زندگی خودش را نیز واژگون کرد با کلامی پند آموز چنین توصیف می کند:

«و چاکر پیشه را پیرایه بزرگتر راستی است. و از پس برافتادن سپاه سالاری غازی، سعید صراف در آسیای روزگار بگشت و خاست و افتاد و بر شغل بود و نبود تا بعد از العز و الرفعه صار حارس الدجله.» (همان: ۷۱)

علاوه بر آنچه یاد شد، نمونه های فراوان دیگری از این توصیفات زیبا را می توان در تاریخ بیهقی نشان داد ولی برای اجتناب از توطیل، به همین موارد، بسنده شد.

نتیجه

آنچه به قلم آمد، تنها شمه ای از جلوه های هنری بیهقی در نویسندگی و سخندانی او بود. به نظر نگارنده این مقاله تاریخ بیهقی مانند منشوری است که از هر زاویه ای بدان نگر بسته شود، طیفی از رنگ ها را نشان می دهد. این اثر، همچون دریایی است که همواره می توان از قعر آن، مرواریدهای زیبا و درخشانی از کلام و زبان فارسی را استخراج کرد و آن را به منزله الگوهای والا برای زبان فارسی در نظر آورد.

منابع

- ۱- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۲۴) تاریخ بیهقی. تصحیح قاسم غنی و علی اکبر فیاض. تهران: رنگین.
- ۲- حافظ، شمس الدین محمد (بی تا) دیوان. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: سینا.
- ۳- سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۹) گلستان. تصحیح و شرح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۴- _____ (۱۳۵۹) بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۵- صفوی، کورش (۱۳۷۳) از زبانشناسی به ادبیات. جلد اول. تهران: نشر سرچشمه.
- ۶- کروچه، بند تو (۱۳۵۰) کلیات زبانشناسی. ترجمه فؤاد روحانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۷- نیوتن، اریک (۱۳۴۳) معنی زیبایی. ترجمه پرویز مرزبان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۸- یوسفی، غلامحسین (۱۳۵۰) هنر نویسندگی بیهقی. یادنامه بیهقی. مشهد: دانشگاه مشهد.